بپذیرد و دیگری مثلا ماپاکوفسکی و شولوخوف را جامعه‌ای که هنر مارسل پروست را می‌پذیرد نمی‌تواند شولوخوف را قبول کند همچنان که «نوبی آراگون» کمونیست نتوانست همپای شهرت شولوخوف در روسیه، در فرانسه مطرح شود چرا که هنر او (آراگون) بار خاص سیاسی شولوخوف را ندارد و اصلا برای مردم فرانسه این گونه هنر پذیرفتنی نیست. در نتیجه نمی‌توان توقع داشت که مثلا هنر دوران انقلاب، در دوران تثبیت خوانده و دریافت شود. این هنر صرفا در آن زمان (انقلاب) می‌توانست خلق شود.

آیا این به این معناست که این هنر (انقلابی) تنها در آن زمان (انقلاب) محدود مانده و ارزش‌های آن قابل تسری به زمان‌های دیگر نیست؟ حال آنکه بسیاری از آثار هنری ارزش‌هایی دارند که تقریبا در همه زمان‌ها و مکان‌ها بازیافتنی‌اند. مثلا آیا رمان «فولاد چگونه آبدیده شد» بسیاری از ارزش‌هایشان محدود به زمان و مکان آفریده شدن‌شان - یعنی شرایط خاص سیاسی و اجتماعی - است.

اگر به آن بحثی که اشاره کردم (هنر ذاتا متعهد است) برگردیم می‌بینیم که تلذذی که از رویارویی با یک اثر هنری به فرد دست می‌دهد نیز می‌تواند بسته به آن تعهد (اجتماعی، سیاسی و فردی) متفاوت باشد. از این رو، یک وجه تلذذ می‌تواند سیاسی باشد. این بستگی به ایدئولوژی هنردوست هم دارد. به این معنا که اگر هنردوستی معتقد به هنر منحول انقلابی باشد، بی‌تردید از این دست هنر لذت می‌برد. مارکس پاسخ پرسش شما را به این نحو می‌دهد که شکسپیر گونه بنویسید نه شبار گونه. می‌دانیم که شکسپیر تلویحا مطالب خود را بیان می‌کرد و شبار نمایشنامه‌هایی دارد که کاملا بار سیاسی دارند. شکسپیر به ظاهر مبلغ ایدئولوژی نیست اما به هر حال ایدئولوژی خاص خود را بیان می‌کند و جالب است بدانیم که «ینی» - همسر مارکس - در آخر هر هفته آثار هنرمندان کلاسیکی چون «سوفوکل» را برای وی می‌خوانده است. حتی خواندن «هزار و یک شب» و «مقامات حریری» که به لاتین ترجمه شده بود برای مارکس لذت ایجاد می‌کرد. مارکس در جایی از آثارش درباره مقامات حریری می‌نویسد داستان‌های آن از متن‌های مشابه اخلاقی‌ترند. بنابراین مقامات حریری از دیدگاه وی متنی وزین به شمار می‌رود.

ولی مارکس در نهایت معتقد بود که هنر باید مردم را برای تحول انقلابی برانگیزد. از این آثار چگونه می‌توان این گونه تحول‌ها را امید داشت؟

هنرمند فرزند زمان خویش است ولی مقهور آن نیست. او با استعداد نبوغ و وقوف اجتماعی‌ای که دارد - به قول شبار - یک گام از زمانه خود جلوتر است. اثر هنری همواره در جوامع مخاطبان متفاوت خود را دارد.

آیا هنر انقلابی و سیاسی‌ای را می‌توان یافت که از زمانه خود فراتر برود و ارزش‌هایی برای دوران‌های دیگر عرضه کند؟

درست است که هنر انقلابی زاییده دوران خودش است اما می‌تواند در دوران‌های دیگر نیز همچنان مورد توجه قرار گیرد. مثل آثار ماپاکوفسکی» که امروزه بسیاری هنوز آنها را می‌خوانند. اصلا هنری که زمانی توده‌های مردم را برانگیخته بی‌تردید باید ارزش هنری داشته باشد. منتها ممکن است امروزه تعداد کمی از افراد جامعه را برانگیزد◆

■ گفت‌وگو: محمدرضا ارشاد

خارج از قدرت

هنر و سیاست در گفت‌وگو با تیه‌ری وانده

تیه‌ری وانده (Thierry Vendé) مستنگ تراش، مجسمه‌ساز، نقاش و گرافیست مشهور فرانسوی است. وی در بسیاری از نمایشگاه‌های انفرادی و گروهی شرکت داشته و نیز مقالاتی در حوزه سیاست و هنر نگاشته است. وانده متولد ۸ نوامبر ۱۹۵۸ میلادی است. گفتنی است که بیشتر آرای سیاسی این هنرمند اغلب مورد توجه منتقدان واقع شده است. گفت‌وگویی که در پی می‌آید، نشان‌دهنده گوشه‌ای از دیدگاه‌های این هنرمند آشنا با سیاست است.

به اعتقاد شما هنر می‌تواند ابزار قدرت باشد؟

من فکر می‌کنم هنر یک تعهد فردی است. کسی هر آمد با اثر هنری یک پاداش است. حق نیست. اثر یک هنرمند اغلب طی چندین دهه خلق می‌شود. کسی که انتخاب می‌کند که هنرمند بشود در واقع خطر زندگی در فقر را می‌پذیرد. در این شرایط هنرمندی که می‌خواهد از هنر به عنوان ابزار قدرت استفاده کند در انتخاب شغل خود دچار خطا شده است. برعکس واضح است که مسئولان نهادها به خوبی از هنر در جهت قدرت خود استفاده می‌کنند و هنرمندان فرصت‌طلب بسیاری را پیدا می‌کنند. البته هنرمندان صالح باید این که به آنان خدمت کنند.

آیا قدرت از هنر استفاده می‌کند؟

البته همین طور است. قدرت از هنر و هنرمند استفاده می‌کند. برای یک دولت هر قبل از هر چیز - مثل یک تشخیص توهم‌آمیز است و از همین جاست که وسوسه تبدیل آن به ابزار تبلیغ به وجود می‌آید. با این همه به اعتقاد من نمی‌توان با این جنبه‌ها که با مسائل اجتماعی سیاسی مرتبط هستند مخالفت کرد. پس این یک امر ضروری حتی در یک جامعه دموکراتیک است و این بر عهده هنرمند است که با هر قدرتی که مطابق میل او نیست خدمت نشود. برعکس او می‌تواند ابزاری را که توسط نهادهای فرهنگی به منظور تأمین مالی او در اختیارش قرار گرفته بپذیرد. من حتی فکر می‌کنم که یک نقش هنرمند می‌تواند کمک به نهادها برای پیدا کردن بهترین ابزار حمایت از وجود یک هنر با کیفیت باشد. معمولا فقط نهادها از هنرمندان برای رسیدن به اهداف خاص خود استفاده می‌کنند. در حالی که این باید برعکس باشد. یعنی هنرمندان از نهادها کمک بگیرند تا به آمال خود جامه عمل بپوشانند. این وضعیت در برخی کشورها بسیار وخیم است. به نظر من حتی هنر فعلی (که در مرحله تکوین است) به مخاطر این نهادها چنان پست و کم‌ارزش شده است که عملا دیگر وجود ندارد. این بی‌ارزشی پاسخی است به بی‌ارزشی و به بی‌اعتنایی مردم و تسهیم کنندگان و نیز پاسخی است به امکانات ضعیفی که در اختیار هنرمندان قرار داده شده تا آثار خود را خلق کنند. از دیدگاه من یکی از دلایل اصلی این است که وظیفه و عملکرد آثاری که توسط نهادهای مرتبط با هنر معاصر به نمایش گذاشته می‌شوند به روشنی مشخص نیست. در اینجا مسأله آموختن است یا جمع‌آوری آثار؟ ادمانس من چنین می‌گوید که در هر دو صورت این یک شکست است. تلاش برای آموزش در زمان نمایش‌های هنری ناکافی بوده و بدون ترتیب باعث عدم یک آموزش مدرسه‌ای غیر موجود می‌شود. این وضعیت موجب سرگردانی و جهل است و ناگهانی به فعالیت‌هایی که توسط نهادهای هنر معاصر - به خصوص - بی‌چه دولتی - تأمین مالی شده‌اند چنین حس می‌شود که آنچه اتفاق افتاده چیزی بدست مگر هیچ و میل.

پول لازم برای ساخت بناهای گران قیمت مدرن بر اساس آموزه‌های هنر معاصر، همچنین همه هنرهایی که به تعداد زیاد افراد شاغل در این طرح‌ها پرداخت می‌شود شامل مبالغ قابل توجهی است.

اما به هم خلق آثار چیست؟ معلامه چه با خیالی ناچیز چه انتظاری می‌توان از آثاری که در ابعاد تمکانات خلق شده داشت؟ برای او کس همین جاست که هر چند که این خلق کردن است که پیوند نهادها را توجیه می‌کند. پول اختصاص یافته به خلق آثار جدید ناکافی است. این بورژوازهای فاخر هستند که این موضوع را احداث می‌کنند.

چگونه می‌توان به سیاست هنری، خارج از بازی‌های قدرت فکر کرد؟

به باور من تصور هنر به مثابه بخشی از سیاست هنری برای هنر یک بن بست است چرا که این امر دیر یا زود موجب بروز تعهای متناقض می‌شود که هیچ سنخیتی با مشکلات هنر ندارند. من پیشنهاد می‌کنم که عبارت «سیاست هنری» را که هدفی را تعقیب می‌کند، چیزهایی را ثابت کرده و به دنبال توافقی است با عبارت «بازآفرینی فرهنگی» جایگزین کنیم.

این مسأله‌ای مربوط به فرم نیست. بازآفرینی فرهنگی در عرصه هنر از سوی جوامع بدون انتظار ایدئولوژیک موجب اعتلای کیفیتی هنر خواهد شد. اگرچه کمک به شاخه‌ها به اصحاب هنر به خلق آثار بسیار کمک می‌کرد اما سیاست در هنر تنها به دنبال تبلیغ بوده است. هنر سیاسی بهترین چیزی است که می‌تواند برای هنرمند اتفاق بیفتد. اگر این صحیح باشد که پیشرفتی در هنر روی می‌دهد، خلق هنری در دوران معاصر در یک تحول پیوسته معنا دارد و این گونه نیست که زاده هیچ باشد. به این ترتیب خیلی ساده می‌توان ادعا کرد که مفهوم حمایت فرهنگی دولتی یعنی دادن اولویت به هنرمندان و نه به نهادها. از آنجا که هنرمندان یا آثار خود وجود نهادها را توجیه می‌کنند، پس این هنرمندان هستند که باید نقش مرکزی را به دست گیرند. خلق آثار اصیل تنها از عهده عده معدودی بر می‌آید و بر افراد کمی این خطر را می‌پذیرند که آهسته آهسته اثر خود را بیافرینند. ولی همین‌ها هستند که وجود هزاران کارمند و اجرای نهادهای فرهنگی مرتبط با هنرهای معاصر توجیه می‌کنند. لازم است که به ایجاد نهادهایی که در خدمت هنرمندان و خلق کردن باشند - و نه برعکس - همت گماریم. با این همه من دچار توهم نیستم. هنر بدون هیچ شکی بسیار جدی‌تر از آن است که به هنرمندان سپرده شود. این طور نیست؟

چه پیشنهادهایی می‌توان ارائه داد؟

پیشنهادهای مدنظر من خیلی کلی‌اند و بر شرایط هنرمندانی اتفاق دارند که اهل تحقیق هستند تا هنرمندانی که آثار سرگرم‌کننده خلق می‌کنند. برای مثال در فرانسه، وزارت فرهنگ می‌گوید که وزارت فرهنگ بی‌فایده است و تنها یک دفتر حمایت‌های فرهنگی نزد وزارت علوم کفایت می‌کند. بوروکراسی کمتر برای خلق فردی بیشتر. مشکل واقعی‌ای که مطرح می‌شود به نظر من مشکل ناآگاهی مردم است. این ناآگاهی از مدرسه آغاز می‌شود. کارکنان وزارت فرهنگ می‌توانند با سوق به سوی آموزش به اجرای یک پروژه آموزش هنر در مدارس همت گمارند. می‌توان بازخوانی هنر را با تأکید بر تداوم از کلیک تحول عظیم در هنر تشویق کرد. این گونه نیست که هنر معاصر زاییده چیزی باشد. یک کار آموزشی در حین هر نمایشگاهی باید اهمیت آثار ارائه‌شده را در ارتباط با تحول هنر نشان دهد. باید آثار با کیفیت را تشویق کرد تا آثار درجه ۲ یا ۵ که به حساسیت ذهن مخاطبان آسیب می‌رسانند و موجب فلزدگی آنان از هنر معاصر می‌شوند تضعیف شوند◆

■ گفت‌وگو: انتوان سارون

■ منبع

www.vende.fr.st/plasticien.net-artiste

■ ترجمه: محسن ایمانی